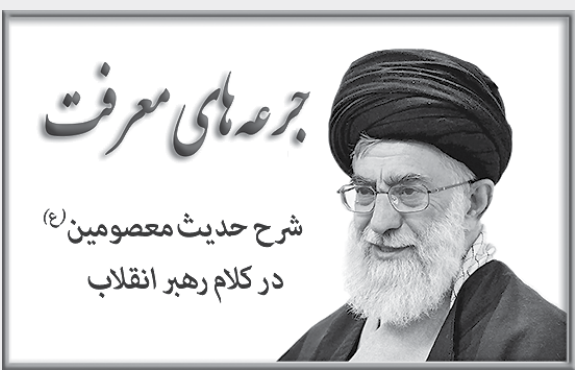




وَرَع از گناه و طاعت خدا؛

با فضیلت‌ترین اعمال

قال ابواسحاق الهمداني: لَمَّا وَلِيَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بَنَ اَبِي طالب (صَلَوَاتُ الله عَلَيْهِ) مُحَمَّدَ بْنَ اَبِي بَكْرٍ مَصْرًا وَ اَمْعَالَهَا .كَتَبَ لَهُ كِتَابًا وَ اَمَرَهُ أَنْ يَقْرَأَهُ عَلَيَّ اهلِ مَصْرَ وَ لِيَعْمَلَ بِمَا وَضَّاهُ بِهِ فِيهِ وَ كَانَ الْكِتَابُ: ... بِا مُحَمَّدَ بْنِ اَبِي بَكْرٍ! اَعْلِمُ اَنْ اَفْضَلَ الْفَقْه الْوَرَعُ فِي دِينِ الله وَ الْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ وَ اِنِّي اَوْصِيكَ بِتَقْوَى الله فِي سِرِّ امْرِك وَ عَلَانِيَتِكَ وَ عَلَيَّ اِنْ حَالَ كُنْتَ عَلَيْهَا الدُّنْيَا دَارَ بَلَاءٍ وَ دَارَ فَنَاءٍ وَ الْاُخْرَةُ دَارُ الْجَزَاءِ وَ دَارُ الْبَقَاءِ فَاعْمَلْ لِمَا يُبْقِي وَ اَعِدِلْ عَمَّا يُفْنِي وَ لَا تَنْسَ نَصِيحَتِكَ مِنَ الدُّنْيَا^(۱)

ابواسحاق همدانی می‌گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع)، محمّدبن ابی‌بکر را فرمانروای مصر کرد و امورات آن را به او واگذار کرد، به او نامه‌ای نوشت و به او دستور داد که آن نامه را برای مصریان بخواند و به آنچه به او سفارش کرده عمل کند و نامه این بود... ای محمّدبن ابی‌بکر! بدان که با فضیلت‌ترین آگاهی و دانش، پرهیزکاری در دین خدا و عمل به بندگی او است؛ من تو را به تقوای الهی در امور پنهان و آشکارت و در هر حالی که هستی سفارش می‌کنم؛ دنیا، سرای بلا و نابودی و آخرت، سـرای پاداش و پابندگی است؛ پس برای آنچه باقی می‌ماند عمل کن. از هر چه نابود می‌شود روی‌گردان و بهره خود از دنیا را فراموش نکن.

در نامه تاریخی امیرالمؤمنین(ع) به جناب محمّدبن ابی‌بکر می‌خوانیم: **– يا مُحَمَّدُ بْنِ اَبِي بَكْرٍ اَعْلِمُ اَنْ اَفْضَلَ الْفَقْه الْوَرَعُ فِي دِينِ الله:** یعنی فعّی دانش دین، یعنی مجموعه احکام دینی که انسان بایستی به آنها عمل کند؛ قهراً در اینجا مراد از فقه همان چیزی است که در عمل ما خودش را نشان می‌دهد. مجموعه اعمال عبادی ما، اعمال دینی ما فقه است؛ علم به اینها هم فقه است، خود اینها هم فقه است. می‌فرماید: بافضیلت‌ترین همه این اعمال بوع است. مراد از ورع یعنی پرهیز کردن، دامن کشیدن از یک امری؛ این را می‌گویند ورع. **الْوَرَعُ** غن محارم الله^(۲) یعنـی از محارم الهی دوری بگزیند و خود را جدا کند؛ این معنای ورع است. می‌فرماید از همه مهم‌تر این است و این همان است که بزرگان علم اخلاق و رهروان سلوک به علاقه‌مندان و مریدان خودشان همیشه گفته‌اند، ما هم بالواسطه و بی‌واسطه از اینها شنیده‌ایم که مهم‌ترین کار برای انسان مؤمن، عبارت است از اجتناب از گناه.

اگر انسان مبتلای به یک گناهی بود، به‌خصوص – و العیاذ بالله- اگر چنانچه این استمرار داشته باشد، خود این، مانع از عروج و مانع از طی کردن درجات معنوی و الهی است؛ هم مانع از یقین می‌شود، هم مانع از توجّه به خدای متعال و تقوّب قلب انسان به خدا می‌شود، هم مانع از عمل می‌شود؛ گناه این جور است. لذا در دعای شریف ابی‌حمزه خوانده‌اید: **فَرَّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ ذَنْبِي الْمُنَاعِ** غن لزّوم طاعتُک؛ یعنی گناه مانع می‌شود از اینکه انسان، ملازم طاعت الهی باشد.

ما خیلی دلمان می‌خواهد اطاعت خدا بکنیم و زندگی‌مان بر اساس اطاعت باشد اما گناه نمی‌گذارد؛ گناه، دل انسان را سخت می‌کند؛ توجّه را، رقت را، خشوع را از انسان می‌گیرد؛ وقتی خشوع گرفته شد، عمل، سخت و سنگین می‌شود. انسان وقتی با خشوع است، عمل برای او آسان است؛ نماز آسان است، روزه آسان است، ذکر آسان است، وقتی خشوع نیست، همه اینها برای انسان سنگین می‌شود؛ اینها همه ناشی از گناه است. پس اوّل این است که انسان ترک گناه بکند.

– وَ الْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ:

بعد، عمل به طاعت الهی؛ ترک گناه کافی نیست؛ علاوه بر ترک گناه، پرداختن به آنچه برعهده انسان هست هم لازم است. اگر بخواهیم آنچه را برعهده ما است انجام بدهیم، باید آن را اوّل بشناسیم؛اشکال کار ماها در موارد زیادی این است که نمی‌دانیم، یعنی توجّه نداریم که چه کاری برای ما لازم است؛ لذا خیلی از کارهای واجب از ما قوّت می‌شود؛ خیلی از تذکر دادن‌ها، امر به معروف‌ها، نهی از منکرها، اقدام و به یک آکارهایی(۳) عمل کردند‌ها، گفتند‌ها: ما برای ما واجب است، اما از ما قوّت می‌شود، به خاطر اینکه توجّه نداریم، بنابراین عمل به طاعت متوقف است بر اینکه انسان بداند چه چیزی طاعت است و از او خواسته شده است. **– وَ اِنِّي اَوْصِيكَ بِتَقْوَى الله فِي سِرِّ امْرِك وَ عَلَانِيَتِكَ وَ عَلَيَّ اِنْ حَالَ كُنْتَ عَلَيْهَا الدُّنْيَا دَارَ بَلَاءٍ وَ دَارَ فَنَاءٍ:**

ای محمّدبن ابی‌بکر!این دو نکته را راجع به دنیا، همیشه به یاد داشته باش: اوّلاد را بلا است، یعنی مشکلات دارد، زندگی مواجّه با مشکلات است، بلا، همیشه بلای آسمانی نیست، بلایای گوناگونی وجود دارد؛ بعضی ناشی از عمل خود ما است، بعضی ناشی از امور دیگر و عوامل دیگر است؛ پس دنیادار بلا است و از اینکه به بلیّهای دچار شدی تعجّب نکن، وحشت‌زده نشو؛ طبیعت دنیا این است که احاطه شده به بلا است؛ این یک، بعد، داز فناء؛ جای ماندن هم نیست، جای رفتن است برخلاف آخرت که «دار بقاء» است، در آنجا، رفتنی، زایل‌شدنی وجود ندارد؛ اما اینجا نه، اینجا بالاخره به قول نهضت‌طلبی:

اگر صد سال مانی رو یکی روز

بباید رفت ازین کاخ دل‌افروز^(۴)

حالا آنهایی که کاخ دل‌افروزی دارند، آنهایی که ندارند هم همین جور، باید رفت؛ اینجا «دار بقاء» نیست، «دار فناء» است؛ خودمان را آماده کنیم برای آنجا، یعنی آماده شدن برای رفتن. در دعاها هست که **«وَ الاستِعْذَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُولِ الْوُفُوتِ»**^(۵).

– وَ الْاُخْرَةُ دَارُ الْجَزَاءِ وَ دَارُ الْبَقَاءِ فَاعْمَلْ لِمَا يُبْقِي وَ اَعِدِلْ عَمَّا يُفْنِي وَ لَا تَنْسَ نَصِيحَتِكَ مِنَ الدُّنْيَا:

حالا که اینجا «دار فناء» است، عمل خودت را متوجّه آن چیزی

کن که مایه بقاء است، یعنی آخرت. اینکه می‌گویم از «ما یفنی»(فانی) روی برگردان و عدول کن، معنایش این نیست که در دنیا از نغم دنیا و از متاع دنیا هیچ بهره نگیری، نه، یک نصیبی داری از دنیا؛ خدای متعال تو را آفریده با نیازهایی و با امکاناتی؛ از این امکانات استفاده کن، این نیازها را برآورده کن. همه این نیازها هم حلال است، انسان می‌تواند این نیازها را ابرطرف کند؛ اینها را فراموش نکن. این همان نصیحتی است که مؤمنین به قارون می‌کردند که **«وَ لَا تَنْسَ نَصِيحَتِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ احْسِنَ کَمَا احْسَنَ الله اِلَيْک»**... و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن...^(۶) (اینجا هم حضرت می‌فرماید که نصیب خودت را از دنیا فراموش نکن؛ این برای من نیست که اسلام به ما بگوید که بروید رهبانیت پیشه کنید، نخورید، نیشامید و تمتّع گوناگون از زندگی نبرید؛ زینت زندگی مال شما است، متعلق به شما است، همتّاعُ الخیوة الذّنیّا^(۷)) مال شما را از این دست، منتها دل بسته اینها نشود؛ هدفتان را اینجا قرار ندهید؛ هدف بالاتر از این است.

^[1] مجلس طوسی، مجلس اول، ص: ۳۰
^[2] امالی صدوق، ص: ۹۵
^[3] مصباح‌التهجد، ج ۲، ص: ۵۹۲
^[4] قطبزی، خمسه خسرو و شیرین: ۹
^[5] اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص: ۲۲۸
^[6] مروه قصص، بخشی از آیه ۷۷
^[7] ج ۶، جمله سوره آل‌عمران، بخشی از آیه ۱۴
^[8] پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب

در نوشتار حاضر نویسنده به بررسی چستی تکلیف و مصلحت و رابطه این دو مقوله از نگاه آموزه‌های دینی پرداخته‌است. گفتنی است این مطلب از ماهنامه فرهنگ پویا شماره ۲۸ انتخاب شده است. ***

مفهوم تکلیف

از حیث لغوی، کلفت و سختی، بن‌مایه و ریشه کلمه تکلیف به شمار می‌رود به‌طوری که امر کردن به چیزی که انجام آن دشوار است را «تکلیف» می‌نامند. در فرهنگ دینی، معنای تکلیف تضییق گشته و به‌عنوان اصطلاحی خاص به معنای فرمان و دستور الهی به کار گرفته می‌شود. از دیرباز متکلمین و بزرگان عقاید در بحث خدانشناسی یکی از افعال خدا را تکلیف و دستور دادن می‌دانستند و درباره آن بحث کردند. آنها در تعریف تکلیف می‌گفتند: طلب کردن یا منع کردن خدا از کاری که دارای مشقت است تکلیف نام دارد. در این میان اما سید بن طاووس در نامه‌ای که به مناسبت فرارسیدن سن بلوغ فرزندش به او می‌نویسد، معتقد است که حقیقت اوامر و نواهی خداوند، نه سختی و مرارت ظاهری بلکه مقرب شدن نزد او و تشریف به محضر دوست است. پسرما! جشن تکلیف در حقیقت جشن تشریف است!

مفهوم مصلحت

واژه مصلحت به معنای منفعت، سود و بهره است. مصلحت، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی دارد. به لحاظ زمانی، می‌توان مصلحت را به مصالح دائمی(ثابت) و موقت(متغیر) تقسیم کرد. همچنین گاهی از اوقات دلیل و فلسفه حکم توسط دین بیان می‌شود. برای نمونه؛ خداوند، دلیل تشریع قصاص را حفظ نفوس معرفی می‌کند. با این‌حال در بسیاری از تکالیف، همراه با ابلاغ آن توسط پیامبر، مصلحت و فلسفه آن حکم به مخاطب ارائه نشده است.

در مواردی که مصلحت حکم معرفی شده،گاه این مصلحت دنیوی است و گاهی به سودی اخروی یعنی رسیدن به بهشت و دوری از جهنم اشاره دارد. در کلمات متکلمین و بزرگان امامیه از ابتدا مرز دنیوی یا اخروی بودن مصلحت مورد توجه قرار گرفته، به‌گونه‌ای که از مصلحت اخروی با عنوان «لطف» و از مصلحت دنیوی با عنوان «منفعت» و در برخی موارد «اصلح» یاد می‌شده است. این دو گونه مصلحت باهم

معارف

Maaref@Kayhan.ir

در قرآن کریم در امتداد غایات ابتدایی و میانی از خلقت انسان، رستگاری به عنوان غایت نهایی از آفرینش اشرف مخلوقات معرفی می‌شود. مکانیزم رسیدن به این رستگاری که گاه با کلمه قرب از آن یاد می‌شود، در پرتو تکالیف الزامی از سوی خداوند است. در این تکالیف، آنچه اساسی است و فرجام نهایی به شمار می‌رود، مصحلت اخروی است نه صرفا منفعت دنیوی.

است که در جهان‌بینی الهی غایت اصلی بر اساس جهان آخرت و زندگی جاودانه تنظیم شده است. به دیگر سخن، تکلیف در کلام اسلامی دائر مدار ثواب و عقاب است، نه صرفا منفعت و ضرر. به توجّه به آنچه درباره تشکیک طولی مصلحت گفته می‌شود می‌توان نتیجه گرفت که یک تکلیف خاص می‌تواند از یک سو منفعت دنیوی داشته باشد و در ادامه از مصالح دیگری همچون ابتلا و آزمایش نیز سخن به میان آورده شود. در این میان، توجّه به اصالت غایات اخروی در مقایسه با غایات دنیوی است؛ چه اینکه غفلت از این حقیقت باعث می‌شود مکلفین درباره حسن تکالیفی که در وهله نخست دارای منفعت دنیوی نیستند و یا دارای منفعت هستند اما درک منفعتشان زمان بر و طولانی‌مدت است کرد؟ تأکید بزرگان بر مصلحت اخروی از آن

جابخوش کرده، گاه آجل و زمان بر و گاهی عاجل است و زودرس. بنابر یک فرض می‌توانیم منافع دنیوی را مصالح زودرس و نقد به حساب آوریم که در همین دنیا شخص مکلف بدان دست می‌یابد و ثواب اخروی را منافع زمان بر و نسبی‌ای به شمار آوریم که تنها پس از مرگ و در سرای آخرت نصیب آدمی می‌شود. بنا بر فرض دیگر در همین دنیا هم می‌توان مصالح را به عاجل و آجل تقسیم کرد. بنابر آیه شریفه «ان مع العسر يسرا» به وجود دشواری طبیعی در انجام تکلیف، می‌توان به آسایشی امیدوار بود که همانا مصلحت نهادینه در آن است. با توجّه به امکان تشکیک طولی مصالح، یک تکلیف همزمان با صدور خویش می‌تواند متضمن مصلحت باشد و به علاوه در طول زمان مصالح آجلی را برای مکلفان به دنبال داشته باشد.

مصلحت فردی ونوعی



وزمان بر، مصلحت‌هایی هستند که به مرور زمان فراتر از فرد، شامل امت اسلامی و بلکه نوع انسانی می‌شوند. برای نمونه، همان طور که گفته شد، امر ونهی خداوند دارای یک مصلحت بزرگ است که ما آن را «در معرض ثواب الهی بودن» نام نهادیم.

این مصلحت، مختص یک فرد نیست بلکه تمام انسان‌ها را شامل می‌شود به‌طوری‌که حتی کافران و بی‌دین‌ها هم در معرض این مصلحت قرار دارند؛ یعنی می‌توانند با ایمان آوردن و سپس عمل به دستور خداوند، خود را مشمول ثواب الهی بکنند. همزمانی وجود مصلحت فردی و نوعی در یک دستور الهی، نکته‌ای است که از خود آیات قران هم قابل استفاده است، به طوری که در تکلیفی به نام «فءاع» علاوهبر اینکه این تکلیف ارشادی دارای مصلحتی عمومی است، قرآن کریم همزمان مصالح فردی را هم پیش کشیده، می‌فرماید: **وَلِيُخَيِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ**؛ اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینهدایتان پنهان دارد، بیازماید و آنچه را در دلهای شما (از ایمان) است، خالص گرداند (آل عمران۱۵۴).

بر اساس کریمه قرآنی، ابتلاء و آزمایش فردی هم مصلحتی جداگانه برای این تکلیف به شمار می‌رود که منافاتی با مصلحت بزرگ دیگر یعنی حفظ کیان اسلام در برابر دشمنان ندارد. همچنین این مصلحت بزرگ تعارضی با ثواب تک‌تک رزمندگان در سرای آخرت هم ندارد. در این میان، تراحم میان مصلحت فردی با مصالح نوعی بسیار مهم است. در بیشتر موارد، مصلحت نوعی بر مصلحت فردی مقدم داشته می‌شود؛ اما مواردی را هم می‌توان یافت که فرد بر نوع و یا جامعه

در هر دستور از آستان حکیمانه حضرت دوست، حکمتی و مصلحتی نهفته است. عقل که پیامبر درون است دستی بر آتش دارد و می‌تواند برخی مصلحت‌ها و حکمت‌ها را کشف کند؛ اما حرف نهایی در تشخیص مصلحت و حکمت باید‌ها ونباید‌ها را پیغامبران الهی می‌زنند. حجت‌های الهی سلسله‌وار آمده‌اند تا به انسان‌ها بفهمانند که در اطاعت از خداوند، هم رفاه دنیا نهفته است و هم سعادت عقبی؛ هم انسان به معراج می‌رود وهم امت‌ها معراجی می‌شوند و به‌راستی که این تکلیف در حقیقت تشریف است...

مقدم داشته می‌شود. گاه وجود یک فرد چندان برای حیات بشری مسود نیاز و اضطرار است که مقدم بر نوع انسانی می‌شود. بنابراین در تکلیف به نجات یک پیامبر، تمام مصالح دیگر تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. این افراد همان کسانی هستند که از حیث فیزیکی فرزند اما به تعبیر قرآن خود، «امت» هستند.

کوتاه سخن اینکه در هر دستور از آستان حکیمانه حضرت دوست، حکمتی و مصلحتی نهفته است. عقل که پیامبر درون است دستی بر آتش دارد و می‌تواند برخی مصلحت‌ها و حکمت‌ها را کشف کند؛ اما حرف نهایی در تشخیص مصلحت و حکمت باید‌ها و نبایدها پیغامبران الهی می‌زنند. حجت‌های الهی سلسله وار آمده‌اند تا به انسان‌ها بفهمانند که در اطاعت از خداوند، هم رفاه دنیا نهفته است و هم سعادت عقبی؛ هم انسان به معراج می‌رود وهم امت‌ها معراجی می‌شوند و به‌راستی که این تکلیف در حقیقت تشریف است...

مصلحت عاجل و مصلحت آجل

مصلحتی که در تکلیف و دستور خداوند

صفحه ۶

پنج‌شنبه ۱۹ فروردین ۱۴۰۰

۲۵ شعبان ۱۴۴۲ – شماره ۲۲۷۱۷



چراغ راه

تأثیر نداشتن موعظه عالم بی‌عمل بر دل‌ها

قال الامام الصادق(ع): «ان العالم اذا لم يعمل بعلمه، زلت موعظه عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا»
امام صادق(ع) فرمود: همانا اگر عالم به عمل خود عمل نکند، سخنان و مواعظ او از قلب‌ها می‌لغزد و عبور می‌کند (و در آن نمی‌نشیند) همان‌گونه که آب باران از روی سنگ صاف و صیقلی غیرقابل نفوذ می‌لغزد و عبور می‌کند.^(۱)

۱- الکافی، ج ۱، ص: ۴۴

حکایت خوبان



تأثیر قدرت بر نفوس مخاطب

امام صادق(ع) به همراه دو نفر از اصحاب قصد عبور از منطقه‌ای را داشتند که به پاسبان حکومتی برخورد کردند. مأمور حکومتی با لحنی تند و گستاخانه به امام گفت: هرگز نخواهم گذاشت که از اینجا عبور کنی! امام صادق(ع) با ملار با او اصرار و خواهش کردند، ولی پاسبان با سختی جلوی حضرت را گرفته بود. یکی از اصحاب به نام «مصادف» به امام گفت: این پاسبان شما را می‌آزارد و می‌ترسم شما را حبس کند. اگر اجازه دهید من و «مرآزم» هر دو حاضریم او را مخفیانه بکشیم و جسدش را به رودخانه بیندازیم. امام صادق(ع) فرمودند: ای مصادف! خویشتندار باش! امام صادق(ع) پیوسته با زبانی نرم از پاسبان تقاضای عبور می‌کردند. سرانجام پس از معطلی زیاد نزدیک صبح پاسبان به امام صادق(ع) اجازه عبور داد. پس از عبور امام صادق(ع) به مصادف فرمودند: ای مصادف! این (شبهه) بهتر است یا آنچه تو گفتی. چمسا که آدمی از ذلت کوچکی بیرون می‌آید و به ذلت بزرگ‌تری گرفتار می‌آید.^(۲)

۱- روضه کافی، ج ۸، ص: ۸۷



عوامل کمرنگ شدن آموزه‌های دینی در مردم

برسش:
چه علل و اسبابی موجب کمرنگ شدن آموزه‌های دینی در افکار و اعمال مردم در هر جامعه‌ای می‌شود؟ پاسخ:

لزوم شناخت آسیب‌ها

برای اینکه بدانیم چه علل و اسبابی تأثیر بر آموزه‌های دینی را در نفوس مردم کمرنگ و ضعیف می‌کند و از نفوذ آنها می‌کاهد، باید همانند شناختن نوع بیماری‌های جسمی قبل از معالجه، موانع تأثیر آموزه‌ها و تعالیم دینی در روحیه و نفوس مردم شناخته شود. همه می‌دانیم یکی از مسائلی که موردعجاب محققین و مورخین جهان قرار گرفته است شدت و سرعت تأثیر دین مبین اسلام در عصری که ظهور کرد می‌باشد. هم به سرعت و در مدت کم نفوذ کرد و هم تأثیرش به گونه‌ای عمیق و شدید بود که انقلاب‌ها و تحولات فرهنگی و سیاسی که بعدها پیش آمد نتوانست آن را متزلزل کند. حال ضروری است موانع و اسبب‌های تضعیف‌کننده تأثیرگذاری تعالیم و آموزه‌های دینی را بررسی کنیم.

انواع دیدگاه‌ها

۱- منقضی شدن عصر دین

برخی معتقدند تعالیم و آموزه‌های دینی در عصر و زمانی تأثیرگذار بود که روح عصر و زمان آن طور ایجاب می‌کرد اما در حال حاضر آن روح عصر و زمان دینی تدریجاً منقضی شده و علم و دانش و آگاهی‌های تجربی انسان‌ها جایگزین آن شده است.

۲- منقضی شدن ابزار دین

عده‌ای معتقدند که دین به منزله ابزاری از ابزارهای زندگی بوده و طبیعی است که هر روز جای خود را به ابزاری بهتر و کاملتر می‌دهد. بنابراین ابزار دین مربوط به مقتضیات آن عصر و زمان بوده و در حال حاضر مقتضیات عصر جدید تغییر کرده و ابزارهای کاملتر و قویتری همچون علم و تکنولوژی و ... جایگزین آن شده و ابزار دین کارایی خودش را در این شرایط از دست داده است.

۳- فراهم شدن مقتضیات خوشگذرانی و شهوترانی

عده‌ای معتقدند بشر طبعاً میل به شهوت و آزادی دارد و تعالیم و آموزه‌های دین برخلاف مقتضیات میل و رغبت طبیعی انسان است و برای او قید و بند و محدودیت ایجاد می‌کند. بنابراین مردم تا وقتی که شرایط و بسترها و زمینه‌های اعمال شهوات و عیاشی و خوشگذرانی فراهم نیست، به سوی نین گرایش پیدا می‌کنند و دل خود را با معانی و افکار دینی خوش می‌کنند، اما به محض اینکه شرایط و مقتضیات محیطی انسان عوض شد و علل و اسباب شهوترانی و خوشگذرانی فراهم آمد به طور طبیعی انسان به دنبال همان چیزی می‌رود که مقتضای میل و طبیعت و رغبتش است، و دیگر سراغ تعالیم و آموزه‌های دین نمی‌رود.

۴- قساوت قلب در اثر ارتکاب گناه و تکرار آن

عده‌ای دیگر معتقدند در اثر ارتکاب جرم و گناه و مظالم فراوان و تکرار آن، انسان قساوت قلب پیدا می‌کند و در نتیجه حجاب و حالتی در روحش پیدا می‌شود که تعالیم و آموزه‌های وحیانی و سخن حق را نمی‌پذیرد، و حالت رقت و خشوع نسبت به حق از میان می‌رود و مواظف و نصایح هم در او تأثیر نمی‌کند.

۵- حجاب خیالات و اوهام

عده‌ای دیگر معتقدند: خیالات و اوهام انسان، به نوبه خود یک دیوار و حجاب ضخیم دیگری در قلب او ایجاد می‌کند که مانع تأثیرگذاری تعالیم و آموزه‌های وحیانی در قلب او می‌شود، و در ک و پذیرش حقیقت را بر او سخت می‌کند. چنین فردی می‌خواهد باقلب جیل و اوهام، خود را با اشیاء و موجودات مربوط کند به همین جهت فاصله‌اش همواره با حقیقت زیادتر می‌شود و در عمل به‌راهی از حقیقت نمی‌برد. بنابراین زمانی که مردم بین خودشان و تعالیم و آموزه‌های وحانی حجاب و مانعی از جهل و خیال و اوهام قرار دهند، به طور طبیعی نفوذ دین در قلب و روح آنها از بین می‌رود.

نقد برخی دیدگاه‌ها

امروزه محققین بزرگ که در اعماق روح بشر دقیق شده‌اند این معنابر این روشن شده که دین جزو سرشت و فطرت آدمی است. روگرداندن از دین جنبه موقت و استثنایی دارد. بنابراین این جزء متن زندگی و اساس روح اجتماعی انسان است، نه ابزار زندگی که قابل تعویض و تبدیل به چیز دیگر باشد. از طرفی این تغییر که دین مطلقاً مخالف میل و رغبت و شهوت و قید و محدودیت است صحیح نیست زیرا دین با استفاده از افسار‌سگسخته از امیال، شهوات و غرایز مخالف است و استفاده از آنها را در چارچوب ضوابط و محدودیت‌های عقلانی و وحیانی قرار می‌دهد که در نهایت رشد و تعالی انسان را به همراه دارد. عامل حجاب خیالات و اوهام و عامل قساوت قلب در اثر ارتکاب جرم و گناه و مظالم از مهم‌ترین عوامل کمرنگ شدن تعالیم و آموزه‌های دینی در نفوس و افکار و اعمال مردم در هر جامعه‌ای خواهد بود که با آیات و روایات هم انطباق دارد. عوامل دیگری نیز در این رابطه وجود دارند مانند: نحوه عملکرد مسئولین و هر جامعه و نحوه ارائه آموزه‌های دینی و نوع تربیت خانوادگی افراد و...